بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 17/02/92

جلسه 880

بحث راجع به محتملات در حدیث رفع بود، احتمال اول تقدیر مؤاخذه واحتمال دوم تقدیر اثر بود.

اشکال این بود که تقدیر خلاف اصل یعنی خلاف ظاهر کلام است که لا یصار الیه الا بقرینة.

مستشکل گفت: همانطور که تقدیر خلاف اصل است حمل بر رفع ادعائی که بگوئیم ادعا کرده است شارع عدم ما لایعلمون را، یعنی ادعا کرده که تکلیف مجهول نیست وغرض از این ادعا نفی وجوب احتیاط است، یا ادعا کرده استکه فعل مضطر الیه نیست، شبیه این ادعا که "یا اشباه الرجال ولا رجال" ادعا می کند که شما مردم کوفه مرد نیستید به غرض اینکه یعنی خاصیت مردانگی ندارید، این هم رفع ادعائی بکند که فعل ما اضطروا الیه نیست، ادعا می کند والا واقعا که هست ادعا می کند عدمش را به غرض اینکه یعنی حرمتش نیست، مستشکل می گوید این هم خلاف ظاهر است، اگر شما ملتزم نشوید به تقدیر مؤاخذه یا آثار پس باید یک مجاز دیگری مرتکب شوید بیائید بگوئید که فع رفع ادعائی است که مسلک حضرت امام است، این هم مجاز هست، یا اگر رفع را رفع ادعائی نمی گیرید بلکه رفع حقیقی می گیرید باید بیائید یک مجازی مرتکب بشوید به لحاظ وعاء رفع، بگوئید رفع ما اضطروا الیه از وعاء تکوین که نشده بلکه از وعاء تشریع شده است یعنی لم یجعل موضوعا فی وعاء التشریع للاحکام، این هم مجاز است چون بیان رفع یک شئی حقیقت است در اینکه رفع او به لحاظ موطن خودش باشد که موطن خارج است، اگر بخواهد مراد شما موطن آخری باشد کموطن التشریع والتقنین اینها هم مجاز است، پس اصالة عدم التقدیر که شما جاری کردید برای ابطال قول به تقدیر مؤاخذه یا اثر معارضه می کند با اصالة الحقیقة در رفع ودر وعاء رفع.

جواب: یک جواب که صحیح است این استکه بله! ما بلاخره حمل نمی کنیم رفع را بر معنای حقیقی ولکن مجاز در تقدیر اکثر مؤنة هست اما اینکه بیائیم بگوئیم رفع در اینجا رفع حقیقی از وعاء تکوین نیست قرینه داخلیه دارد، خوب معلوم است که ما لایعلمون رفع حقیقی نشده خودش قرینه دارد که رفع ظاهری است چون فرض کرد که تکلیفی هست، چون می گوید تکلیفهایی که شما از آن اطلاع ندارید از دوش شما برداشته شده است فرض کرد تکلیفی هست که شما از آن اطلاعی ندارید، بعد دو مرتبه بگوید آنها نیستند که تهافت می شود، پس اینکه می گوید از دوش شما رفع شد تکلیفی که شما از آن اطلاعی ندارید یعنی وضع ظاهری نشد رفع ظاهری شد چون خودش قرینه دارد، یا راجع به ما اضطروا الیه معلوم استکه ما اضطروا الیه در خارج هست اینهمه مردم مضطر می شوند به ارتکاب حرام، خودش قرینه دارد که رفع او که از شارع بما هو شارع صادر شده مراد رفع تشریعی است حالا یا رفع ادعائی که حضرت امام فرمودند ادعاء عدم ما اضطروا الیه یا رفع حقیقی اما نه از عالم تکوین بلکه از عالم تشریع یعنی در عالم تشریع واقعا ما ما اضطروا الیه را موضوع برای احکام قرار ندادیم، عرفا تقدیر اشد مؤنة هست، ووقتی که قرینه داشتیم که رفع حقیقی از وعاء تکوین مراد نیست ظهور ثانوی پیدا می کند عرفا حدیث رفع در رفع غیر حقیقی، وقتی به شما بگویند که از امت پیامبر صلی الله علیه وآله برداشته شده کارهایی که مضطر به انجام آن بشوند عرف می فهمد که طبق مختار ما ثقل آن از مکلفین برداشته شده یعنی تبعه ندارد واصلا عرف مجاز در تقدیر نمی فهمد.

جواب دیگر از مرحوم آقای صدر است، که به نظر ما تمام نیست، فرموده ما در اصول گفته ایم که این اصول لفظیه مثل اصالة عدم التقدیر واصالة الحقیقة واصالة العموم اینها برای کشف مراد هست اگر مراد معلوم بود دیگر جای اجرای این اصول لفظیه نیست، سیره عقلائیه نیست که وقتی مراد مولا واضح بود فهمیدیم که مولا از رایت اسدا اراده کرده رجل شجاع را، حالا اینکه به نحو حقیقت اراده کرده یا به نحو مجاز را نمی دانیم نسبت داده اند به سید مرتضی که فرموده اصالة الحقیقة جاری کنید بگوئید استعمال اسد در رجل شجاع حقیقی است واستعمال بشود علامت حقیقت، این درست نیست وقتی مراد مولا معلوم است از جئنی باسد چون معلوم است که به من نمی گوید که برو حیوان مفترس بگیر بیار قرینه دارد که می خواهد بگوید برو رجل شجاع بیاور اینجا دیگر جای اصالة الحقیقة نیست، چون اصالة الحقیقة را برای کشف مراد مولا جاری می کنند نه برای جائی که مراد مولا معلوم است نمی دانیم اراده به نحو اراده حقیقیة است یا مجازیه بگوئین ان شاء الله اراده حقیقیة است، یا در آن مثال که مولا گفت اکرم کل عالم بعد گفت لا تکرم زید بن بکر، نمی دانیم این زید جاهل است پس خروجش از اکرم کل عالم تخصصی است یا زید عالم است پس خروجش تخصیصی است، اینجا شیخ اعظم اصالة عدم التخصیص جاری کرد در اکرم کل عالم گفت ثابت می شود که خروج زید از این عموم تخصصی است یعنی زید جاهل است واحکام دیگر جاهل را هم بر او بار کنید، ولی خلافا للشیخ الاعظم صاحب کفایة مطلب درستی فرموده گفته کی عقلاء همچنین اصالة عدم التخصیصی جاری می کنند در اینجایی که مراد معلوم است؟

در ما نحن فیه هم آقای صدر فرموده ما که می دانیم مراد مولا چیست چون مراد مولا رفع آثار است والا رفع تکوینی که نکرده ما اضطروا الیه را، بلکه در رفع ما لایعلمون رفع وجوب احتیاط کرده وهمینطور در باقی نفی آثار کرده این را که می دانیم منتهی نمی دانیم که به چه نحو اینجور اراده رکده آیا تقدیر گرفته آثار را که بشود مجاز در تقدیر یا رفع ادعائی مذکورات است به غرض نفی آثار که رفع ادعاوی است یا رفع از وعاء تشریع کرده است، پس کیفیت اراده را نمی دانیم والا مراد جدی مولا معلوم است دیگر برای چی در اینجا اصالة الحقیقة جاری کنیم که این رفع رفع حقیقی است از وعاء تکوین.

یکی به آقای صدر می گوید: پس چرا اصالة عدم التقدیر جاری می کنید؟ می گوید آن جهت دارد جهتش این استکه ما اصالة التقدیر جاری می کنیم تا سعه وضیق مراد جدی مولا را بفهمیم، برای اینکه اگر نتوانیم این احتمال مجاز در تقدیر را نفی کنیم با اصل یعنی احتمال می دهیم که در این ما لایعلمون مقدری داریم أی رفع اثر ما لایعلمون آنوقت کارمان مشکل می شود، برای اینکه حذف متعلق یعنی جائی که خطاب مشتمل بر یک تقدیری هست ومتعلقی دارد کلام که او محذوف است حذف متعلق موجب اجمال است نه اطلاق، اگر احتمال بدهیم یا ثابت بشود که اینجا مجاز در تقدیر است خوب ما هو المقدر آیا مقدر مؤاخذه است یا مقدر اثر ظاهر است یا مقدر جمیع الآثار است نمی دانیم، قدر متیقن رفع مؤاخذه است نمی شود اطلاق گیری کرد، شبیه نهی النبی عن آنیة الذهب والفضة متعلق در تقدیر است نهی کرد از اکل وشرب که قدر متیقن است یا از وضو گرفتن از آنها یا استفاده آنها برای تزئین، آنجا قرینه داریم بر تقدیر نمی دانیم چی در تقدیر است مجمل می شود، اما در رفع ما لایعلمون اگر ما احتمال تقدیر را ابطال نکنیم همین مشکل واجمال پیش می اید که ما هو المقدر، دیگر نمی توانیم بگوئیم مرفوع جمیع آثار است، اما اصالة عدم التقدیر می آید وبرای ما کشف مراد می کند می گوید تقدیری در کار نیست رفع اسناد داده شده به خود ما لایعلمون وبقیه فقرات، وقتی احتمال مجاز در تقدیر ابطال شد دیگر بحث وجب اجمال بودن حذف متعلق هم کنار می رود ومراد جدی مولا را تحدید می کنیم می گوئیم پس مرفوع ما اضطروا الیه است مطلقا به لحاظ جمیع آثار، پس اصالة عدم التقدیر برای کشف حدود مراد جدی مولا تاثیر داشت لذا او جاری می شود، اما اصالة الحقیقة در رفع اثری ندارد، اصالة الحقیقة در وعاء رفع که وعاء تکوین باشد چه اثری دارد، ما که می دانیم که مراد جدی رفع حقیقی از وعاء تکوین نیست.

اقول: این بیان آقای صدر فنی است ولی از یک نکته ریز غفلت شده وآن اینکه این مطالب در قرینه منفصله خوب است، یعنی ظهورها منعقد بشود ظهور در عدم تقدیر یا ظهور درحقیقت منعقد بشود، بعد از خارج قرینه منفصله بیاید که ما در یکی از این ظهورها باید تصرف کنیم، نوبت برسد به اصالة عدم التقدیر، اصالة عدم التقدیر یعنی اصالة الظهور چون همه اینها از شعب وفروع اصالة الظهورند، ظهور باید منعقد بشود بعد نوبت برسد به این اصلها تا بعد بگوئیم که کدام جاری می شود وکدام جاری نمی شود، وقتی قرینه لبیه متصله داریم که رفع حقیقی از وعاء تکوین معقول نیست در این حدیث رفع وقرینه متصله داریم بر اراده معنای حقیقی این موجب اجمال می شود عرف می گوید که ظهور منعقد نمی شود، بلکه یک اجمالی هست که آیا به لحاظ مجاز در تقدیر است یا به لحاظ کلمه رفع است یا به لحاظ مجاز در وعاء رفع است عرف متحیر می شود، اینجا دیگر نمی شود گفت که فلان اصل مثل اصالة عدم التقدیر جاری می شود چون اثر دارد در کشف مراد جدی، اول باید ظهوری منعقد بشود در کلام در عدم التقدیر بعد بگوئیم که این ظهور حجت است، آن قرینه متصله جلو این ظهورها را می گیرد.

ولی اصل مطلب که عرض کردیم که انصافا بعد از این قرینه لبیه متصله لبیه بر عدم اراده رفع حقیقی از عالم تکوین ظهور ثانوی این حدیث رفع این است که رفع شده حالا یا رفعا ادعائیا کما علیه السید الامام وسنبینه یا رفعا تشریعیا أی رفعا عن وعاء التشریع او رفعا عن وعاء الذمة والمسئولیة که ما اختیار کردیم، آنی که می گوید مجاز در تقدیر او مؤونه زائده می طلب وخلاف همین ظهور ثانوی هم هست، البته اقامه برهان نمی شود کرد ولی احاله می دهیم به وجدان عرفی ما خودمان اینجور احساس می کنیم که وجدان عرفی مساعد است به اینکه از خطاب رفع این مذکورات را از عالم ذمه ومسئولیت وتبعه بفهمد که توضیح خواهیم داد.

احتمال سوم: این که بگوئیم رفع ادعائی؛ ظاهر مجموع کلمات محقق نائینی این است که مرادش رفع ادعائی است، البته گاهی هم تعبیر می کند رفع تشریع، حضرت امام که صریحا فرموده ظاهر حدیث رفع رفع ادعائی است، رفع ادعائی این است که شخص ادعا می کند که ما در خارج اصلا نداریم ما لایعلمون مثلا، مثل "یا اشباه الرجال ولا رجال" یا "لا صلاة الا بفاتحة الکتاب" یا " لاربا بین الوالد والولد"، البته رفع ادعائی دو جور است یکوقت رفع نفی ادعائی به نحو بسیط هست مثل همین "لاربا بین الوالد والولد" که به نحو لیس تامه است که ربا موجود نیست، وگاهی به نحو ترکیب است مثلا اگر می گفت "ما یاخذه الوالد من ولده من فائدة فی الغرض فلیس بربا" این می شود نفی ترکیبی به نحو لیس ناقصه، ولی مهم نیست ونتیجه یکی است، در رفع ما لایعلمون هم ادعا شده که ما لایعلمون در بین مسلمین نیست یا فعل ما اضطروا الیه نیست، ادعاء عدم می کند به هدف نفی آثار.

اقول: انصاف مطلب این استکه این خلاف ظاهر است، اولا: در ما لایطیقون چه می گوئید که می گوید آنچه را که توان انجامش را ندارید اصلا در خارج نیست، آیا این یعنی واجب نیست؟ خوب ما لایعلمون که تکوینا هم نیست نیاز به ادعاء ندارد، نمی شود گفت اینکه در خارج نداریم یعنی واجب نیست، دختر ده ساله ای که توان روزه در هوای گرم را ندارد می گوید این روزه نیست چون ما لایطیقون است، خوب معلوم استکه این روزه نیست چون او را نگرفته است.

ثانیا: لسان رفع ما اضطروا الیه لسان رفع ادعائی نیست، گفته آنچه را که ناچار بشوند بر آن امت من از آنها رفع شده، آیا یعنی اعتبار عدم کردیم، اگر می گفت که الکذب المضطر الیه لیس بکذب ا می شد نفی ادعائی، اما این لسان تناسب با رفع ادعائی ندارد لا اقل بخاطر فقره رفع ما لایطیقون.

مرحوم نائینی یک ثمره ای به عنوان اشکال بار کرده بر این احتمال ثالث گفته اگر کسی مضطر شود به ترک واجب مثلا مضطر شود به ترک نماز اینجا دیگر نمی شود با حدیث رفع مشکل را حل کرد، می گوید اگر کسی نذر بکند که کاری انجام دهد مثلا نذر می کند که اکرام کند عالم را ولی مضطر می شود به ترک اکرام عالم نمی شود با حدیث رفع کفاره را از این شخص برداشت، زیرا این شخص مضطر شد به ترک اکرام عالم در حالیکه حدیث رفع رفع می کند ما هو موجود را نه اینکه وضع کند ما هو معدوم را، در حالیکه طبق احتمالهای چهارم وپنجم مشکل این آقا حل می شود، مثلا احتمال چهارم می گوید ما اضطروا الیه را از عالم تشریع برداشتیم یعنی موضوع اثر قرار ندادیم همین ترک اکرام عالم وترک وفاء به نذر را در عالم تشریع نوضوع برای وجوب کفاره قرار ندادیم، یا احتمال خامس که ما می گوئیم که این ترک وفاء به نذر را از عالم مسئولیت وذمه مکلف برداشتیم یعنی تبعاتش را برداشتیم وکفاره ندارد.

 حضرت امام در کتاب الخلل در دفاع از نظریه رفع ادعائی جواب این اشکال نائینی را می دهد.